

انسان حقیقی کیست ؟

منجی عالم بشریت کجاست؟

خلیفه خدا در روی زمین چه ویژگیهایی دارد؟

آیا او همین انسانی است که به اجبار قدم در این سیاره می نهد و دست به دامن

عزرائیل است برای نمردن؟

آیا او کسی است که ملائک به پایش سجده می کنند؟



امام زمان از دیدگاه

دکتر منصور انصاری (روشنگر) در کتاب خود شیعه‌گری و امام‌زمان از دیدگاه منتقدانه و نفی وجود امام‌زمان در عرصه تاریخ، تحقیقاتی را در باره امام‌زمان شیعیان یعنی مهدی موعود انجام داده که بسیار جالب است؛ ولی از آنجاییکه وی منشأ اسطوره‌ای این باور یعنی سوشیانت زرتشتی‌ها را دیده گرفته و یا اصلاً از وجود آن بی‌خبر مانده است؛ باید گفت که تنها قسمت کوچکی از این راه را پیموده است. هفت مشخصه مهم و اساسی که اسطوره مهدی موعود را با سوشیانت زرتشتیان ربط می‌دهد عبارتند از: نام و القاب خود وی، نامهای پدر و مادر او، همچنین موضوعات خردجال و سفیانی و تعداد تقریبی یاران او و چاه آبی که محل زندگی مخفی وی به شمار آمده است. ۱- نام و القاب مهم وی: یعنی مهدی و ابا صالح و خاتم الاوصیا. خود نام مهدی را به لغت اوستایی می‌توان بزرگ‌دانا معنی نمود که به ظاهر با نام عربی مهدی یعنی هدایت‌کننده، متناسب می‌شده است. نظر به یکی از القاب معروف زرتشت پیامبر عدالت اجتماعی نزد هندوان مکتب جین یعنی مهاورا (یعنی بزرگ‌دانا) مسلم مینماید که این نام اوستایی هم به سوشیانت (یاری رسان، نقش‌آخروی زرتشت) یعنی آخرین موعود زرتشتی اطلاق می‌شده است و نواب ایرانی و یا متأثر از فرهنگ ایرانی وی که اسطوره مهدی موعود را شکل داده و رسمیت بخشیده اند از قبل با این نام آشنا بوده اند و آنها این نام را که برایش در زبان عربی معنی مناسب هدایت‌کننده موجود بوده، به عنوان نام اصلی امام‌زمان انتخاب کرده اند. اگر به روایات علوی شیعیان اعتماد کنیم خود امامان شیعیان از پیش با نام مهدی آشنا بوده اند و این پیشینه نزد ایشان حتی با لقب خاتم الاوصیاء خود شیعیان (در واقع سوشیانت، آخرین موعود زرتشتی) نیز بیان شده است. پس معلوم میشود که ایرنایی که در پشت شیعه‌گری در مقابل خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس سنگر گرفته بوده اند فرهنگ سوشیانت پرستی را وارد اسلام شیعیان نموده اند و شیعیان علوی نیز از این موضوع که موجب قوت قلبشان می‌شده استقبال نموده اند. بی‌شک لقب مهم دیگر امام‌زمان یعنی ابا صالح هم مربوط به سوشیانت است چه صالح (نیکوکار) نام قرآنی معروف زرتشت است، چون نام زرتشت به ظاهر دارنده شتر زرین معنی می‌دهد که در قرآن این شتر زرین اسطوره‌ای و مقدس را در رابطه با پیغمبری به نام صالح (نیکوکار) می‌بینیم که بی‌شک از آن خود همان زرتشت مراد است چه رابط این دو نام اسم توراتی همان (نیکومنش) می‌باشد که نامی بر بردیه یا همان گئوماته زرتشت بوده است. بنا بر این در این جا ابا صالح به معنی کسی است که پدرش صالح (= همان زرتشت، یا حسن عسکری) است، نه اینکه وی پدر فردی به اسم صالح باشد. بدیهی است چنین برداشتی از این نام می‌توانست در محیط فرهنگی مختلط ایرانی و عربی زبان صورت گیرد. در این باب باید توضیح داد کلمه اوستایی آئپی (یعنی پی، خلف) علی‌القاعده در تلفظ عربی آن به صورت ابی و ابا در می‌آمده است. بنا بر این چنانکه گفته شد ابا صالح در اصل به معنی

فرزند و خلف شخص صالح (هامان زرتشت، یا حسن عسکری) را می‌داده است. می‌دانیم در اساطیر زرتشتی سوشیانت از آن نطفه‌ای از زرتشت است که در دریای کانس اویه نگهداری گردیده است. جالب است که نام توطئه‌کننده بر قتل هامان / گئوماته زرتشت (زریر) در کتاب توراتی استر و کتاب پهلوی یادگار زیران به ترتیب مردوخای (کوبنده، ضربت زننده) و بیدرفش جادو (یعنی یهودی کشتار کننده، یا یهودی کشنده چارپای مقدس) ذکر شده است. پس بی‌جهت نیست که گفته میشود امام زمان به وسیله زنی ریش‌دار (که یادآور استر تورات است) شهید خواهد شد. گفتنی است اشو (به معنی نظم‌درست و راست‌دهنده) که مترادف با تیرتنکره جینها (قانونگذاران خداگونه) و پیشدادیان اوستا (نخستین قانونگذاران) است، از سویی لقبی بر زرتشت و از سوی دیگر مطابق نام سوسیانت (سود رسان) یعنی استوت ارته (یعنی مظهر و پیکرقانون مقدس) است که خود یادآور نام ایرانی مَه‌دی یعنی بزرگ‌دانا است. معنی لقب اشوی زرتشت (به معنی ناظم عادل) در نامهای فرآنی و توراتی صالح و هامان تبدیل به اسم خاص وی شده است. جالب است که در شاهنامه هامان ویسه (مرد نیک اندیش خردمند) و برادرش پیران ویسه از تورانیان دوست ایرانیان به شمار آمده‌اند. در اساطیر مربوط به مَه‌دی موعود از شعیب بن صالح از قبیله زرتشتی عرب بنی تمیم به عنوان سردار وی سخن رفته که به وضوح با خورشید چهر (تیگران) پسر کوچک زرتشت که سرور سپاهیان به شمار آمده، مطابقت دارد. ۲- نام پدر و مادر وی: یکی از القاب اوستایی مهم زرتشت - که بعداً نام فردی مجزا از زرتشت گمان شده - زئیری وئیری (به معانی زرین‌مو و دارنده جوشن زرین) است پس در مفهوم دوم آن - که در اوستا نیز بدان اشاره شده - زرتشت به صورت جنگجوی بزرگی ظاهر گردیده است و لابد از همینجاست که وی در شرق نزد هندوان تحت نامهای بودا (منور) و مهاویرا (بزرگ‌دانا) از طبقه جنگجویان به شمار آمده است. براین اساس خود نام حسن عسکری (نیکوکار درون لشکریان) با زئیری وئیری زرتشت (زریر، هامان تورات، لفظاً یعنی نیکومنش) مطابق می‌گردیده است و این امر از آنجا حادث می‌شده که فرزند اساطیری نطفه آنان یعنی مَه‌دی موعود و سوشیانت نیز علی‌الاصول باهم منطبق می‌گردیده است. نام مادر امام زمان یعنی نرجس (نرگس، نرکس) به لغت اوستایی به معنی دلیر شایسته است که آن به وضوح همان لقب اوستایی ویسپ تئورویری (یعنی به همه شکست‌دهنده) می‌باشد که لقب اردت فذری (دارای پدر نیک) مادر سوشیانت (سود رسان، ناجی) است: در اسطوره امام زمان، نرجس شاهدختی از سمت روم شرقی و دختر شاهزاده یشوفا (نجات‌دهنده) به شمار آمده است که می‌دانیم این نام در واقع مربوط به عیسی مسیح پیامبر روم شرقی (بیزانس) بوده است. خود عنوان شاهدختی نرجس به وضوح یادآور نام اردت فذری (یعنی دارای پدر اشرافی و نجیب) یعنی اسم مادر سوشیانت ایرانیان زرتشتی می‌باشد. طبق اساطیر اردت فذری فرزند شخصی به نام بهروز پسر فریان (به معنی دوست نیکو)

است که در اوستا و شاهنامه تحت اسامی فریاب و پیران نیای اساطیری کردان کردوخی (سکائیان شرق آسیای صغیر و شمال بین النهرین) به شمار آمده است. مطابق اساطیر شیعه نرجس مادر امام موعود، بعد از جشن عروسی نا موفقش با شاهزاده ای رومی، مطابق الهامی که در خواب بروی نازل میشود، به سوی جبهه جنگ رومیان و مسلمین می شتابد و در آنجا به اسارت مسلمین در می آید و توسط کشتی از سوریه از راه رود فرات به بغداد آورده میشود و از آنجا توسط نماینده امام علی النقی که از قبل توسط وی بدین مأموریت بدانجا فرستاده شده بود خریداری شده و به سامره رسانده میشود تا این شاهدخت قدیس رومی موعود عروس علی النقی و همسر حسن عسکری گردد. در اساطیر تصریح گردیده که نرجس نه از بد حادثه بلکه بنا به رضایت خود از روی همان رؤیایی که در خواب بروی نازل گشته بود به جبهه رومیان میشتابد و در آنجا توسط جهادگران مسلمان در مقابل رومیان به اسارت و کنیزی در می آید تا بدین صورت به همسری حسن عسکری در آید. متقابلاً نام نرجس (علی القاعده همان نرکئیثیه اوستایی، نر کئیز) به وضوح کلمه فارسی کنیز دلیر را تداعی می نماید. این اسطوره امام موعود که می گوید امام دهم به توسط نماینده اش که با کرامات امامت از قبل برای خریداری نرجس آماده شده بود تا وی را به ازدواج پسرش حسن عسکری در بیاورد صرفاً مانند خود موضوع نرجس ادامه یک اسطوره است که از زرتشتیان به شیعیان رسیده است و اسطوره سازان شیعی تنها تغییراتی مقتضی مرام و احساس خود در آن وارد نموده اند. بنابراین موضوع امام زمان دروغ آشکار و عمدی نبوده بلکه یک جریان یک اسطوره دور دست بوده که شیعیان آن را از نیاکان عمده ایرانی و زرتشتی خویش به ارث برده بوده اند. گفتنی است معتمد خلیفه عباسی بلا فاصله بعد از مرگ حسن عسکری که در سن ۲۸ یا ۲۹ سالگی در گذشته بود امر به بازرسی دقیق اعقاب احتمالی وی داده بود و مأموران خلیفه نیز فقط به یک مورد مشکوک بارداری نزد کنیز وی به نام صیقل برخوردند که بدین خاطر وی را پیش معتمد این خلیفه عباسی دوسال تحت نظر گرفتند و چون اطمینان حاصل شد که وی باردار نیست او را هم آزاد نمودند. بی شک خود همین موضوع کنکاش معتمد، خلیفه عباسی در باره اهل و عیال حسن عسکری به راحتی می توانست باعث زمینه افسانه سازی در مورد مهدی موعود پنهان از انظار و پناه گرفته در چاه شده باشد. چنانکه گفته شد خود نام ایرانی نرجس (دلیر نجیب و شایسته) مطابق با همان مادر سوشیانت ویسپه تئورویتری (به همه شکست دهنده) یا اردت فذری (دارای پدر نیک و شریف) است. همچنین آشکار است نام و اسطوره نرجس به وضوح مفهوم نام حسن عسکری (نیکوی میان لشکریان) را تداعی می نموده و این زمینه را برای پیوند اسطوره ای آن دو فراهم می کرده است. از سوی دیگر پیداست که محل زندگانی حسن عسکری یعنی سامره که در شمال بغداد و در ساحل دجله واقع شده، در تیر رس فرهنگ نیرومند سوشیانت پرستی ایرانیان تحت

سلطه خلفای عباسی قرار داشته است و بدیهی است که شیعیان تحت ستم نیز به این فرهنگ کهن ایرانیان گرایش پیدا می نموده و بدان پناه می برده اند. به عبارتی دیگر گرایش ایرانیان به شیعه گری که به عنوان سلاحی در مقابل ستم خلفای بنی امیه و بنی عباس به کار می رفته زمینه بسیار مساعدی را برای ترکیب نام و نشان سوشیانت و پدر و مادر وی با اسطوره حسن عسکری و فرزند اسطوره ای وی فراهم می نموده است. در اسطوره نرجس مادر امام زمان خود موضوع به بردگی رفتن نرجس و حملش با کشتی روی آبهای رود فرات اشاره به معنی لفظی ظاهری نام دریای کانس اویه (به ظاهر یعنی کنیز روی آب) یعنی محل سوشیانت در شکل نطفه ای پیش زایشش می باشد. ۳- دَجَال (در اصل به معنی انجمنی یعنی مغ، نه بسیار دروغگو) و خر دَجَال (در اصل یعنی مغ بزرگ یا سرور مغان) یادآور خر سه پای زرتشتیان است که موجود اساطیری مقدسی به شمار رفته است و خود در اصل مأخوذ از یک لقب زرتشت میباشد. در اینجا باید گفت کلمات ایرانی مغ و گور (گبر) به معنی انجمن و گروه عظیم میباشد. می دانیم کلمه گور در نام علی الهی های ایران یعنی گورانها برجای مانده است. به هر حال می دانیم خر در فارسی به معنی بزرگ بوده و واژه سه پا کلمه سپاه را تداعی می نموده است. اما چنانکه اشاره شد خر سه پا در اصل یعنی بزرگی که سه پا قد دارد (همان سه مردیس منابع یونان باستان) به وساطت نام عزرای تورات (یعنی مدد رسان منظور زرتشت) و خر اسطوره ای آن در منابع اسلامی به زرتشت بزرگ جثه برمی گردد که دارای القاب تنائوکسار (بزرگ تن) بردیه (بلند قامت) و سه مردیس (به بزرگی سه کس) بوده است. گفتنی است در اساطیر ملل مختلف نام زرتشت با فیل سفید و شترزین و اسب گشن یا کیود و خر مقدس پیوند داده شده است. بنابر این خر دَجَال همان خر سه پای اساطیر زرتشتی است. معلوم میشود در برخی از اساطیر کهن زرتشتی چنانکه به دوران مسلمین رسیده گفته می شده زرتشت / سوشیانت سوار بر این خر اسطوره ای ظهور خواهد کرد. همچنانکه در اساطیر توراتی و اسلامی مربوط به عزرا (مدد رسان، همان سوشیانت) گفته شده وی به صورت سوار بر الاغ ظاهر شده و مردگانی را در سمت ایران به زندگانی باز گردانده است. ناگفته نماند این موضوع به انجیلها نیز راه یافته و عیسیای نفس زندگانی دهنده سوار بر الاغ تصور شده است. از این جا همچنین معلوم میشود که اصل خود سوشیانت (سود رسان، ناجی) به زرتشت بر می گشته است؛ ولی چون بعداً زرتشت را به عنوان یکی از جاودانیهای زرتشتیان، فی الواقع کشته شده در قرن ششم پیش از میلاد می شمردند، لذا سوشیانت را فرزند از نطفه ای از زرتشت می شمردند که در دریای کانس اویه (کان آب) یا همان دریاچه هامون (لفظاً یعنی محل تجمع آب فراوان) پنهان شده و به طور معجزه آسایی توسط فروهرها (ارواح پاک، ملائک) حفظ میشود. نا گفته نماند نام مهدی در زبان های قدیم ایرانی علاوه بر بزرگ دانا معانی متناقض بزرگ درخشان و الهی و بزرگ فریکار را هم

می داده است. نام دَجَال (فریبکار) باید از همین معنی دوم آن بیرون تراویده باشد. ۴- طبق اساطیر شیعیان امام زمان دروغین دیگری که پیش از مهدی موعود می آید نامش سفیانی است. این نام را بنا به شباهتی که به نام ابوسفیان دارد کلمه ای عربی پنداشته و از خانواده وی دانسته اند. اما این واژه در اصل ایرانی است و علی القاعده از نام اوستایی آثویان (آسفیان پهلوی) یعنی مربوط به آثویه (کامیاب، کمبوجیه) گفته شده است و منظور از آن همان فریدون (کوروش) فرزند آثویه (کمبوجیه دوم) بوده است که در کتب پهلوی در ردیف جاودانیهای معروف زرتشتی با نام پشوتن (یعنی سازنده سد [آهنین در بند داریال قفقاز، سد ذوالقرنین]) ظاهر می گردد. علاوه بر نام خصوصیات لشکر کشیهای جنگجویانه آنان نیز همانند است. پشوتن در کتب پهلوی در رابطه با رستاخیز سوشیانت نقش مهم و بزرگی به عهده دارد. کتاب پهلوی زندوهومن یسن در باره پشوتن در روز رستاخیز چنین آورده است: " و من اورمزد دادار، نیروسنگ ایزد و سروش اشو را به کنگ دژ که سیاوش درخشان بر پا کرد فرستم تا به چهرومیان (یعنی فرزند مملکت چهار گوشه کادوسیان گیلان و اران یا فرمانروای چهار کشور) پسر گشتاسپ پیراستار راست فره دین کیان بگوید که ای پشوتن درخشان! به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو؛ و با آتش و آب و آیین هادخت و دوازده هومیست را به جا بیاور و نیرو سنگ ایزد و سروش اشو (پاک) از چکاد دائیتی نیک (قله کنار رود دائیتی در شهر رغه زرتشتی [مراغه]) به کنگ دژ (گنجه) که سیاوش درخشان (فراورت چهارمین فرمانروای بزرگ ماد) برپا کرده روند، بدو بانگ کنند که فراز رو ای پشوتن درخشان، چهرومیان پسر گشتاپ و پیراستار راست فره دین کیان! فراز رو به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم و پایگاه دین خداوندی را باز به پیرای. ایشان مانند مینویان بر روند... و فراز رود پشوتن درخشان با یک صدو پنجاه مرد اشو که هاوشت (پیرو) پشوتن هستند و جامه نیک مینوی از سمور سیاه برتن دارند، با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک... فراز رود، پشوتن پسر گشتاسپ، به دست یاری آذرفرنیغ و آذرگشنسپ و آذربرزین مهر... و همه دیوان و دروجان (شریران) و بدتخمگان و جادوگران به ژرفترین تاریکی دوزخ رسند؛ به هم کوششی پشوتن درخشان آن بتکده (منظور خانه کعبه که به شکل آتشکده کعبه زرتشت ساخته شده، چه در روایات مهدی موعود به فتح آن صریحاً اشاره گردیده) را برکنند. " گفتنی است نام اوستایی پشوتن یعنی پیشیوشیون (تن به سزا ارزانی) یادآور نامهای آرا (نجیب) و ایرج (منسوب به نجیب) می باشد که بین فریدون (کوروش) و پسر خوانده اش بردیه زرتشت مشترک بوده است. در اینجا جا دارد به نظریه ساخته شدن خانه کعبه به عنوان آتشکده توسط ایرانیان دوره هخامنشی اشاره شود که حسن عباسی (سیاوش اوستا) در باره آن سخن گفته است. ولی این جانب معتقد است از آنجاییکه خانه کعبه اختصاص به بت هبل (ایزد دانای مردگان) داشته از این رو کعبه زرتشت را نیز که در مقابل آرامگاههای پادشاهان

هخامنشی قرار گرفته، باید آیدنه اهورامزدا (معبد ایمریا، برهما، جمشید) شمرد که در اصل ایزد دانای مردگان و حامی خاندان پادشاهی به شمار می رفته است. در این صورت ابراهیم قرآن را باید بیشتر با ابراهیم ادهم یعنی زرتشت / بودا مطابق دانست، تا جَد مادری سوم او یعنی خشتریتی (کیکاوس) که کتسیاس نام وی را در ردیف پادشاهان ماد آریاک (یعنی پادشاه عربهای باستانی ساکن بین بلخ و گرگان، اسلاف تاجیکان) آورده است. به هر حال از ابراهیم تورات پسر تارح (پدر خوب) همین آریاک (کیکاوس) پسر کی اوپیتته (شاه دارای پدر نیک) منظور گشته است. گفتنی است خانه کعبه همچنین بیت زحل (خانه فرد دور و کناری و نشانه نحس اکبر) خوانده میشده که این از سوی دیگر مناسبتی با نام هاجر (بیگانه، نه ترس = الهه آسیای صغیری کیبله) داشته که کنیز و همسر ابراهیم (کاوس / کمبوجیه / زرتشت) به شمار آمده است. با اندکی تفحص معلوم میشود ابراهیم خلیل همان آریاک (پادشاه عربهای بین بلخ و گرگان، خشتریتی، کیکاوس) بوده که دژ دفاعی خود را در مقابل آشوریان تخلیه نمود تا آنان را به پای مرگ درزیر حصار شهر آمل مازندران بکشاند و ابراهیم سفر کننده به مصر که سارا (ملکه) زن خود را خواهر خوانده بود همان کمبوجیه سوم، تصرف کننده مصر بوده که شایع بوده با خواهرش آتوسا ازدواج نموده بوده است. ابراهیم ازدواج کرده با هاجر کنیز همان گئوماته زرتشت (ابراهیم ادهم = بور) بوده که شوهر آتوسا و همچنین چکر زنی به نام ارنیج بیردا (فایدیمه، یعنی نگهبان سرور) بوده است. بنابراین نام ابراهیم به معنی پدر ملت‌های فراوان در واقع لقبی بوده که به پادشاهان بزرگ ماد و هخامنشیان شاخه کورش و همچنین به خود گئوماته زرتشت که به هردوی این خاندان پیوند داشته، اطلاق میشده است. بی شک ابراهیمی که از شهر اور (یعنی نورانی و درخشان) به شمار آمده، همان زرتشت / بودا / مهاویرا بوده که قریب ۱۶ سال در بلخ بامی یعنی بلخ مشعشع حکومت کرده و از آنجا بر قسمتی از هند نظارت نموده است چه کتسیاس در شمار سپاهیان وی از هندوان و فیلان هندی یاد کرده است. گفتنی است کیکاوس و خلف پنجم وی یعنی سپیتاک زرتشت در نام زراتوشترا (شهریار زرین) نیز باهم مشترک بوده اند. چنانکه اشاره شد نام‌های دو همسر ابراهیم یعنی سارا (ملکه) و هاجر کنیز (خدمتگزار بیگانه) به وضوح یادآور نام زنان معروف گئوماته زرتشت یعنی هووی (عالی نسب، آتوسا) و ارنیج بردا (فایدیمه، کنیز و نگهبان سرور) می باشند. ناگفته نماند زرتشت یا همان بودای پنجم هندوان همانند فرزند نطفه خود سوشیانت از جاودانیها به شمار آمده اند. براین اساس از ابراهیم صاحب صحف باید زرتشت منظور شده باشد و ابراهیمی که خانه کعبه را بنا کرده باید کورش هخامنشی (پشوتن، ذوالقرنین) بوده باشد چه اسامی اسماعیل (خداشنو) و اسحق (شادمان) که پسران وی به شمار آمده اند به وضوح یادآور زرتشت همپرسگی کننده با خدا و کمبوجیه (شادکام) پسر خوانده و پسر وی می باشند. می دانیم که کورش (سلیمان، سلمان فارسی) معبد خویشاوندان یهودی

اعراب را نیز در اورشلیم برای آنان ساخته بود ولی بر عکس گئوماته زرتشت آن ابراهیمی بوده که بتها را شکسته و معابد را ویران می نموده است. می دانیم اعراب شبه جزیره عربستان تابع هخامنشیان به شمار می رفتند و سالیانه به عنوان خراج هزار تالان (دویست خروار) کندر می پرداخته اند. و سیاست کورش در ساختن خانه کعبه تسخیر دل‌های اعراب و انقیاد ایشان بوده است. ۵- تعداد یاران سوشیانت و مهدی موعود هر دو حدوداً بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ نفر ذکر شده اند که غالباً هم از مردم سمت ایران به شمار رفته اند. تعداد ابدال (مؤمنین خاص و عالی‌مقام) متعلق به سوشیانت و مهدی موعود هر دو دقیقاً ۳۰ ذکر شده اند. ۶- موضوع در چاه زندگی کردن مهدی موعود از آنجا حادث شده که گفته می شده سوشیانت به عنوان نطفه زرتشت در دریای کانس اویه (به معانی کان آب، چاه آب) یا همان دریاچه هامون (جای تجمع آب‌های فراوان) نگهداری میشود. پیداست این موضوع در رابطه با به مهدی موعود تبدیل به چاه محل زندگی مخفی وی گردیده است. ظاهراً نام چاه جمکران قم در این رابطه معنی جای جمع کردن نامه ها را در اذهان تداعی کرده است. ۷- هر دو موعود زرتشتی و شیعی در رابطه با هم بوده و مخلوق اساطیری ایرانیان می باشند: چنانکه گفته شد نواب اربعه شکل دهنده اسطوره مهدی موعود خود ایرانی و یا شدیداً تحت تأثیر فرهنگ سوشیانت پرستی ایرانیان قرار داشته اند و از سوی دیگر چنانکه دکتر منصور انصاری تصریح میکند مسئله سر و کیسه کردن سهم امام مهدی شیعیان در پیش نواب اربعه انگیزه اصلی ایشان بوده و به طوریکه وی از یکی از بزرگان جامعه شناسی نقل قول می کند: "یک مذهب همه پذیرای (مقبول همگان) هنگامی پا به عرصه وجود می گذارد که یک عقیده خرافی (بهتر است بگوییم اسطوره ای) لباس فلسفی (و دینی) به تن کند." در مجموع در پشت سر این دو موعود اساطیری اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مساوات طلبانه بزرگ مرد تاریخ ادیان بزرگ جهان گئوماته زرتشت نهفته بوده است و ایشان انعکاس موعودوار همین فردی هستند که هرودوت در باره محبوبیت بی نظیر وی می گوید: " در مرگ وی مردم آسیا به سوگ نشستند." پس بی جهت نیست که وی تحت نام‌های مجرد فراوان از جمله ایوب، بودا، مهاویرا، زرتشت، صالح، زکریا و یحیی در نزد صاحبان ادیان بزرگ و معروف جهانی ستوده شده است. لاجرم موضوع نجات دهنده وقتی عمده شده که مردم سرزمین چهار راهی شمال خاور میانه، خصوصاً ایران و اسرائیل تحت ستم داخلی و خارجی مستأصل شده بودند و سازمان دهی درست مردمی برای دفاع از حقوق خویش را نداشته اند و قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه به طور اغراق آمیزی در فرد رهبر، در مورد امام زمان موعود، در رهبری خداگونه، نظیر زرتشت مردمگرا تجلی پیدا می کرده است. برای کسب اطلاع از انگیزه اقتصادی نواب اربعه معجزات امام زمان نزد معتقدین ایشان را در این جا ضمیمه می کنیم:

عالم شهیر، علامه سید هاشم حسینی بحرانی(ره) مؤلف اثر گرانسنگ تفسیر البرهان، المحجّة فی ما نزل القائم الحجّة و آثار گرانسنگی که برپایه روایات اهل بیت(ع) می باشد، در کتاب ارزشمند دیگری به نام معاجز المهدی(ع) به گردآوری یکصد و بیست و پنج مورد از معجزات حضرت صاحب الزمان(ع) پرداخته بوده اند که این کتاب در حال حاضر از سوی مؤسسه فرهنگی موعود در دست ترجمه و انتشار می باشد. گزیده ای از میان معجزات بسیار فراوان آن حضرت(ع) را برای این شماره مجله انتخاب کرده ایم که به حضور شما تقدیم می گردد. ۱. حقّ پسر عموهامردی از سرزمین عراق، اموالی را به ناحیه مقدسه صاحب الزمان(ع) رسانید، پذیرفته نشد و به او گفته شد: اخرج حقّ ولد عمّک منه و هو أربعمائه درهم. حقّ پسر عموهایت را، که ۴۰۰ درهم است، از این مال خارج کن. آن مرد، ملکی از عموزادگانش در دست داشت که در آن شریک بودند و او حق آنها را نگه داشته بود. چون حساب کرد، حق عموزادگانش از آن مال همان چهارصد درهم بود، آن مقدار را بیرون کرد و بقیه را فرستاد، پذیرفته شد. ۲. شمشیر فراموش شده علی بن محمد می گوید: مردی از اهل «أبیه» مالی را آورده بود که به (ناحیه مقدسه) برساند، اما یک شمشیر را فراموش کرده بود. آنچه را همراه داشت، تقدیم نمود، حضرت(ع) به او نوشتند: ما خبر السیف الّذی نسیته؟ از شمشیری که فراموش کردی چه خبر؟ ۳. عزل خادم معصیت کارحسن بن حنشیف از پدرش نقل می کند، که حضرت قائم(ع) خدمتگزارانی را به مدینه فرستادند و همراه آنان، دو خادم نیز بودند [که غلام نبودند، بلکه اجیر شده بودند] و به خفیف هم، نامه نوشتند که با آنها حرکت کند. هنگامی که فرستادگان به کوفه رسیدند، یکی از آن دو خادم شرابی مست کننده آشامید. هنوز از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامرا توقیعی رسید که: الخادم الّذی شرب المسکر و عزل عن الخدمه. خادمی که شراب نوشیده، برگردانیده و از خدمت، معزول شود. ۴. پانصد درهمی که بیست درهم کم داشت محمد بن شاذان نیشابوری می گوید: پانصد درهم (از سهم امام) که ۲۰ درهم آن کم بود نزد من جمع شده بود. برایم ناگوار بود که ۵۰۰ درهمی را که ۲۰ درهمش کم است، بفرستم. لذا ۲۰ درهم از مال خودم روی آن گذاشتم و نزد اسدی (نماینده حضرت(ع)) فرستادم ولی نوشتم چقدر از خودم گذاشته ام؛ توقیعی برایم رسید که: و صلت خمسمائة درهم لک منها عشرون درهماً. پانصد درهمی که بیست درهمش، از آن تو بود رسید. ۵. دستبند قلابعلی بن محمد می گوید: ابن عجمی، ثلث دارایی خود را نذر ناحیه مقدسه حضرت صاحب(ع) نمود و سند آنرا نیز نوشت، ولی پیش از آنکه آن ثلث را خارج کند، بخشی از اموالش را به پسرش، ابی مقدم، داد اما کسی از آن آگاه نبود؛ توقیعی از جانب حضرت(ع) به او رسید که: فأین المال الّذی عزلته لأبى المقدم؟ [سهم نذر ما از] مالی که برای ابی مقدم کنار گذاشتی چه شد؟ ۶. نیاز به کفعلی بن زیاد صیمری به امام عصر(ع) نامه ای نوشت و تقاضای کفنی کرد، حضرت برای او مرقوم داشتند: إنک تحتاج إلیه فی سنه ثمانین. تو در سال

۸۰ به آن احتیاج پیدا می‌کنی. و او در سال ۸۰ مرد و چند روز پیش از وفاتش، [کفن را] برای او فرستادند. ۶۷. دکان‌ها به جای قرض محمد بن هارون می‌گوید: پانصد دینار از اموال حضرت(ع) (بابت سهم امام) به عهده من بود، و من دست تنگ و ناراحت بودم، با خود گفتم: من دکان‌هایی دارم که آنها را به ۵۳۰ دینار خریده‌ام، [آنها را] به جای ۵۰۰ دینار متعلق به ناحیه مقدسه می‌گذارم. و این مطلب را حتی به زبان نیاوردم. امام عصر(ع) به محمد بن جعفر طی نامه‌ای نوشتند که: إقبض الحوانیت من محمد بن هارون بالخمسمائة دینار الّتی لنا علیه. به جای پانصد دیناری که از محمد بن هارون می‌خواهیم، دکان‌ها را از او بگیر. ۷۸. کتمان نیابت به فرمان امام(ع) حسین بن حسن علوی می‌گوید: مردی از ندیمان «روزحسنی» و مرد دیگری که همراه او بود به او گفت: اینک او (یعنی صاحب الزمان(ع)) اموال مردم را [به عنوان سهم حضرت(ع)] جمع‌آوری می‌کند، و او وکلایی دارد، سپس وکلای آن حضرت را که در اطراف پراکنده بودند، نام برد، و این خبر به گوش عبیدالله بن سلیمان (وزیر) رسید؛ وزیر همت گماشت تا وکلا را بگیرد. سلطان گفت: جستجو کنید و ببینید خود این مرد [یعنی امام عصر(ع)] کجاست، زیرا این کار سختی است. عبیدالله بن سلیمان گفت: وکلا را می‌گیریم. سلطان گفت: نه، بلکه اشخاصی را که نمی‌شناسند به عنوان جاسوسی با پول نزد وکلا می‌فرستیم، هر کس از آنها پولی قبول کرد، او را می‌گیریم. از جانب حضرت توقیعی صادر گردید که به همه وکلا دستور داده شود، از هیچ کس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خودداری نمایند و خود را به نادانی بزنند. مردی ناشناس به عنوان جاسوسی نزد محمد بن احمد [نایب امام(ع)] آمد و در خلوت به وی گفت: مالی همراه دارم که می‌خواهم آن را [به آن حضرت(ع)] برسانم. محمد گفت: اشتباه کردی، من از این موضوع خبری ندارم. او مدام مهربانی و حيله‌گری می‌کرد و محمد خود را به نادانی می‌زد. آنها جاسوس‌ها را در اطراف منتشر کرده بودند، اما وکلا به واسطه دستوری که به آنها رسیده بود، از دریافت وجوهات خودداری می‌کردند. ۸۹. نهی از زیارت کاظمین [از ناحیه مقدس حضرت صاحب‌الامر(ع)] توقیعی صادر شد که در آن زیارت مقابر قریش [امامان مدفون در کاظمین(ع)] و حایر [کربلای معطی] نهی گردیده بود. چون چند ماه گذشت، وزیر [یعنی ابوالفتح جعفر بن فرات] باقتضایی را خواست و به او گفت: با بنی فرات ۹ و بررسی‌ها ملاقات کن و به آنها بگو، مبدا به زیارت مقابر قریش بروند، زیرا خلیفه دستور داده است، تا هر کس را زیارت کند، در کمینش باشند و او را بگیرند. ۱۰۱۰. نام و نسب غیرواقعی نصر بن صباح می‌گوید: مردی از اهالی بلخ، پنج دینار را توسط رساننده‌ای به جانب امام زمان(ع) فرستاد و نامه‌ای نوشت که نام خود را در آن تغییر داده بود. رسیدی از سوی آن حضرت(ع) به نام و نسب اصلی وی، به همراه دعای خیر برایش صادر شد. ۱۱۱۱. چرخاندن انگشت و بیان حاجت محمد بن شاذان می‌گوید: مردی از اهالی بلخ، اموالی را به همراه نامه‌ای که ضمیمه آن بود به امام عصر، ارواحنا فداه،

ارسال داشت که هیچ اسم و آدرسی همراه آن نبود، و انگشت خود را بی آنکه چیزی نوشته باشد، روی آن چرخانیده و به نامهرسان گفته بود: این مال را ببر و هرکس داستان آن را به تو گفت و پاسخ نامه را داد، مال را به او بده. آن مرد به محلّه عسکری، به سراغ جعفر [نایب امام زمان(ع)] رفت و داستان را به او گفت. جعفر گفت: آیا تو به بداء اقرار داری؟ آن مرد گفت: آری، گفت: برای صاحب تو بداء شده و به تو امر کرده که این مال را به من بدهی. نامهرسان گفت: این جواب مرا قانع نمی‌سازد و از نزد او بیرون آمد، و در حالی که میان اصحاب ما می‌چرخید، این توقیع از جانب خود آن حضرت(ع) برای او صادر شد: هذا مال قد كان غرّ به و كان فوق صندوق، فدخل اللصوص البيت و أخذوا ما فى الصندوق و سلم المال. این مال، در معرض خطر و بالای صندوقی بوده است و دزدانی به آن خانه آمده و محتویات صندوق را برده ولی این مال سالم مانده است. جواب نامه در همان رقعه نوشته شده بود: كما تدور سألت الدعاء فعل الله بك و فعل. وقتی انگشتت را روی نامه می‌چرخاندی، التماس دعا داشتی خداوند برایت چنان کند؛ و چنان کرد. ۱۲۱۲. درخواست نانوشته‌هایی محمد ثمانی می‌گوید: درباره دو مسئله به امام عصر(ع) نامه‌ای نوشتم و می‌خواستم تا راجع به مسئله سومی نیز بنگارم، اما با خود گفتم: شاید آن حضرت(ع) این مسأله را پسندیده شمارند؛ و توقیعی صادر شد که در آن به دو موضوع و موضوع سوم، که فقط در دلم بود و آنرا نوشته بودم، پاسخ گفته بودند. ۱۳۱۳. تغییر توقیع بر اساس سؤال جدید ابوالحسن اسدی می‌گوید: توقیعی از جانب نایب امام زمان(ع) شیخ ابوجعفر، محمد بن عثمان عمری(ره) ابتدأ و بدون سؤال، بدین شرح صادر گردید: بسم الله الرحمن الرحيم، لعنة الله والملائكة والناس أجمعين على من استحل من مالنا درهماً. به نام خداوند بخشاینده و مهربان، لعنت خداوند و ملائکه و همه مردم بر کسی باد که درهمی از مال ما را بر خود حلال شمارد. می‌گوید: در دلم خطور کرد که این توقیع درباره کسی است که درهمی از اموال ناحیه را بر خود حلال شمارد و نه کسی که از اموال ناحیه می‌خورد ولی آن را بر خود حلال نمی‌شمارد، و با خود گفتم: آن درباره همه کسانی است که حرامی را حلال شمارند، پس برتری امام(ع) بر دیگران در این باب چیست؟ می‌گوید: قسم به خدایی که محمد(ص) را به پیامبری فرستاد، دیگر بار به آن توقیع نگریستم و دیدم آن توقیع بر طبق آنچه در دلم خطور کرده، تغییر یافته و چنین شده است: بسم الله الرحمن الرحيم، لعنة الله والملائكة والناس أجمعين على من أكل من مالنا درهماً حراماً. به نام خداوند بخشنده و مهربان، لعنت خداوند و ملائکه و همه مردم بر کسی باد که درهمی از مال ما را به حرام بخورد. ابوجعفر خزاعی می‌گوید: ابو علی اسدی این توقیع را و ما به آن نگریستیم و آن را

پی‌نوشت‌ها: ۱. الکلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۷؛ با استفاده از ترجمه سید جواد مصطفوی؛ نیز الراوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۰۲، ح ۱۹، ۲. همان، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۹، ۳. همان، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۱، ۴. همان، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۳، ۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۶، ۶. همان، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۶، ۷. همان، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۶، ۸. همان، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۸، ۹. بنی فرات قبیله‌ای هستند، شیعه مذهب که بیشتر آنها به مقام وزارت رسیدند، یکی از آنها همین «ابوالفتح بن فرات» است که وزیر «مقتدر» هیجدهمین خلیفه عباسی بود و پس از مقتدر، وزیر «محمد ابن جعفر» و برس دهی است بین کوفه و حله و گفته‌اند این واقعه و واقعه سابق از موجبات غیبت کبری شد که در سال ۳۲۹ ق. اتفاق افتاد. ۱۰. کلینی، همان، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۲۹، ۱۱. طبری (الاملی)، محمد بن جریر، دلائل الإمامة، ص ۲۸۷، ۱۲. همان، ص ۲۸۷، ۱۳. همان، ۱۴. محمد بن علی بن الحسین بن بابویه (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، باب ۴۵، ح ۵۲؛ با استفاده از ترجمه چنگیز پهلوان؛ نیز ابی منصور احمد بن طالب (شیخ طبرسی)، الإحتجاج، ص ۴۸۰.

ماهنامه موعود شماره ۵۶

طلب وجه اسب و شمشیر از جانب حضرتبدر، غلام احمد بن حسن می‌گوید: وارد جبل ۱ شدم در حالی که معتقد به امامت [حضرت صاحب‌الامر(ع)] نبودم، ولی اولاد علی(ع) را به طور کلی دوست می‌داشتم تا آنکه یزید بن عبدالله مرد و در زمان بیماریش وصیت کرد که اسب سمندش را با شمشیر و کمر بندش به مولایش [حضرت قائم(ع)] بدهند. من ترسیدم که اگر آن اسب را به «اذکوتکین» ۲ ندهم، آزاری از او به من برسد، لذا آن اسب و شمشیر و کمر بند را پیش خود به هفتصد دینار قیمت کردم و به هیچ کس اطلاع ندادم؛ ناگاه از عراق توقیع مبارکی از امام زمان(ع) به من رسید که: هفتصد دیناری را که بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است، برای ما بفرست. [و از اینجا به امامت آن حضرت معتقد شدم]. ۳. مژده مولود توسط حضرتمردی می‌گوید: برای ابراهیم پسری متولد شد، گفت: به حضرت امام عصر(ع) نامه‌ای نوشتم و از ایشان اجازه خواستم تا او را در روز هفتم ختنه کنم؛ جواب رسید: انجام مده. او هم در روز هفتم یا هشتم مرد. آنگاه خبر مرگش را برایشان نوشتم، پاسخ فرمودند: به جای او، [فرزندان] دیگری به تو عطا شود که نام اولی را احمد و بعد از او را جعفر بگذار. و همان‌طور شد که فرموده بودند. همچنین، زمانی آماده عزیمت به سفر حج شدم و با مردم خداحافظی کردم، و آماده حرکت بودم که توقیعی از ناحیه مقدس حضرت(ع) به این مضمون برایم صادر گردید: ما این کار را خوش نداریم، خود دانی. و من دلتنگ و اندوهگین شدم و برای حضرت نوشتم: من بر شنیدن امر و فرمان بردن از شما پابرجا ایستاده‌ام، ولی از بازماندن از حج نیز اندوهگینم. توقیع شریف دیگری ارسال فرمودند که: دلتنگ مباش که سال آینده حج خواهی گزارد. چون سال بعد رسید،

عریضه‌ای به محضرشان نوشتم و اجازه خواستم؛ و حضرت اجازه فرمودند. سپس نوشتم: من محمد بن عباس را، به عنوان هم کجاوه خود، برگزیده‌ام و به دیانت و صیانت او اطمینان دارم، پاسخ آمد: اسدی، خوب رفیقی است، اگر او آمد دیگری را برمگزین. و اسدی، خود، آمد و با او هم کجاوه شدم. ۴ پاسخ حضرت و رفع اختلاف درباره امامت حسن بن عیسی می‌گوید:

چون امام عسکری (ع) در گذشتند، مردی از اهل مصر، در حالی که مالی متعلق به امام زمان (ع) همراه داشت، به مکه آمد و درباره جانشین امام (ع) اختلاف شده بود. بعضی از مردم می‌گفتند: امام عسکری (ع) بدون فرزند در گذشته‌اند و جانشین ایشان همان جعفر (کذاب) است. و برخی دیگر می‌گفتند: آن حضرت (ع) دارای فرزند بوده‌اند. حسن بن عیسی، مردی را، که کنیه‌اش ابوطالب بود، همراه با نامه‌ای به سامرا فرستاد، [تا کسب خبر کند]. او نزد جعفر آمد و از او دلیل و برهان خواست، و جعفر گفت: الان حاضر نیست. مرد به در خانه آمد و نامه را به [یکی از اصحاب ما (شیعیان) داد، پاسخ آمد که: خدا درباره رفیقت (حسن بن عیسی) به تو اجر دهد، او مرد و نسبت به مالی که همراه داشت، به فرد امینی وصیت کرد که هرگونه لازم است عمل کند. و نامه او، پاسخ داده شد. چون به مکه باز گشت، [اوضاع] همانطور بود که حضرت فرموده بودند. ۵ پیشگویی حضرت درباره وفات اسحاق بن یعقوبطبری می‌گوید: احمد بن اسحاق قمی، نماینده حضرت امام عسکری (ع) بود و پس از آنکه آن حضرت (ع)، رحلت نمودند، امر نمایندگی مولایمان حضرت صاحب‌الزمان (ع) را پذیرفت، و نامه‌ها و اموال امام را از نمایندگان آن حضرت در مناطق دیگر دریافت می‌کرد و به ایشان می‌رساند. روزی اجازه خواست تا به قم برود، و به او اجازه داده شد و امام (ع) فرمودند: او به قم نمی‌رسد و در راه مریض خواهد شد و از دنیا خواهد رفت. او در شهر حلوان ۶ مریض شد و درگذشت و به خاک سپرده شد. خدایش رحمت کند. و مولای ما (ع)، پس از درگذشت احمد بن اسحاق، مدتی در سامرا اقامت داشتند ولی پس از آن، از انظار غایب گردیدند؛ همانطور که در روایات ائمه (ع) این مطلب بیان شده بود. بعضی از افراد آن حضرت را در برخی از اماکن شریف، رؤیت نموده‌اند و دلایلی، نیز، مبنی بر درستی این رؤیت وجود دارد. ۷ بیان دقیق مقدار اموال و صاحبان آن توسط حضرت ابوعباس دینوری سراج، ملقب به آستاره می‌گوید: یک یا دو سال پس از رحلت حضرت امام عسکری (ع) برای رفتن به حج، از اردبیل به دینور آمد، در حالی که مردم (در مورد امام پس از آن حضرت) در حیرت بودند. اهل دینور، خبر آمدنم را پخش کردند و شیعیان، دورم جمع شدند و گفتند: شانزده هزار دینار از اموال متعلق به امام (ع) نزد ما جمع شده و می‌خواهیم آنها را با تو بفرستیم تا به هرکس که باید، تسلیم کنی. به آنان گفتم: اکنون، در شرایط حیرت هستیم و امامی را که اموال را باید به آن حضرت تقدیم کنیم، نمی‌شناسیم. و آنان گفتند: ما با توجه به آنچه از اعتماد و کرامتی که داری، آنرا ببر و جز با وجود دلیل و نشانه آن را به کسی نده. ابوعباس می‌گوید: هر مالی با اسم صاحب آن در

کیسه‌ای قرار داده شد و من آن را برداشتم و بیرون آمدم. وقتی به قرمیسین ۹، که محل سکونت احمد بن حسن بود، رسیدم، نزد او رفتم و سلام کردم. همین که مرا دید، بشارت داد و هزار دینار را همراه کیسه‌ای که ندانستم داخل آن چیست، و پارچه‌ای رنگارنگ، را به من داد و گفت: این را به خود ببر و غیر از امام، کسی آنرا از دستت خارج نسازد. می‌گوید: مال و پارچه را به همراه آنچه داخل آن بود، از او گرفتم. وارد بغداد شدم، و هدفی جز یافتن کسی که نماینده امام (ع) باشد، نداشتم. به من گفتند که اینجا سه شخص، معروف به باقطنی و اسحاق أحمر و اباجعفر عمری هستند که ادعای نمایندگی امام زمان (ع) را دارند. او می‌گوید: از باقطنی شروع کردم و نزدش رفتم و او را دیدم. شیخی بود با دلیری آشکار و اسب‌های عربی و غلامان بسیار که مردم گرد او جمع شده بودند و گفت و گو می‌کردند. بر او وارد شدم و سلام گفتم؛ به من خوش آمد گفت و نزدیک خویش برد و گرمی داشت و با من به گفت و گو نشست. نشستن خود را طولانی کردم تا آن که بیشتر مردم بیرون رفتند. سپس از خواسته‌ام پرسید، برایش توضیح دادم که من فردی از اهل دینور هستم و همراه خود اموالی آورده‌ام که می‌خواهم آنرا تقدیم کنم. گفت: آنرا بگذار، و من گفتم: امام (ع) را می‌جویم. گفت: فردا نزد من بیا. فردا نزد او بازگشتم، اما نشانی از امام (ع) نبود. روز سوم نیز رفتم ولی باز هم خبری از امام (ع) برایم نیاورده بود. احمد بن دینوری می‌گوید: نزد اسحاق احمر رفتم. و او را جوانی پاکیزه یافتم که منزلش از منزل باقطنی بزرگتر، و اسب‌ها و البسه و دلیری و غلامانش از او بیشتر بود، و افراد بیشتری پیرامونش حلقه زده بودند. می‌گوید: داخل رفتم و سلام گفتم، به من خوش آمد گفت و مرا نزدیک خویش برد. صبر کردم تا از جمعیت کاسته شود؛ و از حاجتم سؤال کرد. آنچه را به باقطنی گفته بودم، به او گفتم، و سه روز نزدش رفتم اما [نشانی از] امام (ع) نیاورد. احمد می‌گوید: لذا، نزد ابا جعفر عمری رفتم و او را شیخی متواضع، بر آستری سفیدرنگ. در خانه‌ای کوچک که غلام و کنیز و اسبی مانند دو نفر دیگر، نداشت نشسته بروی پشم، یافتم. سلام گفتم و جوابم داد و مرا نزدیک خویش برد و سنگینی بار و شرمندگی‌ام را زدود، سپس از حالم پرسید، به او گفتم که حامل اموالی هستم. گفت: اگر دوست داری که این اموال به شخصی که باید، برسد باید به سامرا، به خانه ابن‌الرضا (امام جواد) (ع) بروی و فلان نماینده امام زمان (ع) را بجویی، که آنچه می‌خواهی را آنجا خواهی یافت. می‌گوید: از نزد او بیرون آمدم و راه سامرا را در پیش گرفتم و به خانه امام عسکری (ع) رفتم و از آن نماینده جستجو کردم، دربان گفت که هم‌اکنون مشغول کاری است و به زودی بیرون خواهد آمد. کنار در، به انتظار نشستیم؛ پس از لحظه‌ای بیرون آمد. برخاستم و به او سلام گفتم. دست مرا گرفت و به خانه‌اش برد و دلیل آمدنم را پرسید، به او گفتم که مالی را از منطقه کوهستانی با خود آورده‌ام و می‌خواهم آن را به امام زمان (ع) تقدیم نمایم. گفت: باشد، و سپس طعامی برایم آورد و به من گفت: از این غذا بخور و استراحت کن که

خسته هستی و تا وقت نماز فرصتی هست، و من (نیز) آنچه را می‌خواهی برایت خواهم آورد. احمد بن دینوری می‌گوید: غذا را خوردم و خوابیدم. هنگام نماز برخاستم و نماز گزاردم سپس به حمام رفتم و شست‌وشویی کردم، و به خانه آن مرد بازگشتم و صبر کردم، تا آنکه ربع شب سپری شد. در آن وقت در حالی که همراه خود نامه‌ای داشت، به نزد من آمد. درون نامه آمده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان، احمد بن محمد دینوری آمده و با خود ۱۶۰۰۰ دینار در فلان و فلان کیسه‌ها آورده است. از آن جمله کیسه‌ای از فلان شخص دارای فلان مقدار دینار و کیسه‌ای از دیگری (با ذکر نام) دارای فلان مقدار دینار است. تا آنکه کیسه‌ها به آخر رسید و کیسه‌ای متعلق به فلان ذراع که محتوی شانزده دینار است. می‌گوید: شیطان مرا وسوسه کرد که آقایم از من به این (اموال) آگاه‌تر بودند و آن اسامی را تا پایانش خواندم، سپس فرموده بودند: در میان آن، از قرمیسین، از برادر پشم فروشم احمد بن حسن ما درایی، کیسه‌ای است که در آن ۱۰۰۰ دینار و فلان تعداد لباس است، از آن جمله فلان لباس و لباسی به فلان رنگ تا آنکه تمام لباس‌ها را با ذکر صاحب و رنگ‌های آن برشمردند. می‌گوید: خداوند را سپاس گفتم، و او را به سبب منّتی که بر من نهاد و شک من را برطرف کرد، شکر نمودم. آنگاه (نماینده امام(ع) دستور داد تا همه آنچه را آورده‌ام، برادرم و مطابق گفته اباجعفر عمری عمل کنم. به بغداد و نزد اباجعفر رفتم. رفت و آمد، سه روز به طول انجامید. همین که نگاه اباجعفر به من افتاد، گفت: چرا به سامرا نرفتی؟ عرض کردم: آقای من، از سامرا می‌آیم. احمد می‌گوید: مشغول گفتم و گو با اباجعفر بودم که نامه‌ای از جانب مولایمان حضرت امام زمان(ع) به او رسید و در آن مطالبی مانند آنچه همراه من بود در مورد بیان صورت اموال و لباس‌ها درج گردیده بود، و فرموده بودند که وی، همه آنها را به محمد بن قطان قمی تقدیم کند. لذا اباجعفر لباسش را پوشید و به من گفت: آنچه را آورده‌ای، بردار و به منزل محمد بن قطان بیاور. می‌گوید: اموال و لباس‌ها را به منزل محمد بن قطان برده، تقدیم او کردم و به قصد حج بیرون آمدم. پس از آنکه به دینور بازگشتم، مردم گرد من جمع شدند، و من توقیعی را که نماینده مولایمان، علیه السلام به من داده بود، را بیرون آوردم و برای آنان خواندم، همین که به ذکر کیسه منسوب به ذراع رسید، غش کرد و افتاد. مراقب او بودیم که به هوش آمد، همین که به هوش آمد به سجده افتاد و خداوند را شکر کرد و سپس گفت: سپاس خداوندی را است که بر ما به هدایت منت نهاد، اکنون دانستم که زمین از حجت حق تهی نمی‌ماند؛ به خدا این کیسه را این ذراع به من داده بود و هیچ‌کس جز خداوند از آن آگاه نبود. می‌گوید: بیرون آمدم و روزی از روزها، بعد از آن، ابالحسن مادرایی را دیدم و آن ماجرا را برایش بازگفتم و آن توقیع را برایش خواندم. گفت: سبحان الله! در چیزی شک نکردم، هرگز تردید مکن که خداوند عزوجل، زمین را از حجت تهی نمی‌گرداند. ۱۰ رفع حوائج و تولد فرزند با دعای حضرت تقاسم بن علا می‌گوید: به صاحب الزمان(ع) سه

عریضه، پیرامون حوائجی که داشتیم، نوشتیم و نیز عرض نمودم که مردی سالمند هستم و فرزندی ندارم. آن حضرت(ع) به مطالبیم پاسخ گفتند، اما در مورد فرزند چیزی فرمودند. برای بار چهارم، نامه‌ای نوشتیم و از ایشان خواستیم که برایم دعا کنند تا خداوند فرزندی به من عطا نماید، پس اجابت فرمودند و مرقوم نمودند: خداوند، به او فرزند پسری عطا کن که چشمش به واسطه آن روشن گردد و او را وارث وی قرار ده. می‌گوید: توفیق مبارک حضرت(ع) رسید، و من می‌دانستم که همسر حامله است. نزد او رفتم و از آن پرسیدم، به من خبر داد که مریضی‌اش برطرف گردیده و نوزاد پسری به دنیا آورده است. ۱۱ یقین پسر مهزیار به امام زمان(ع) و انتصاب به نمایندگی حضرت از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل شده است، که در حال تردید (نسبت به امام(ع)) وارد عراق شد و این توفیق از سوی حضرت ولی عصر(عج) برای وی صادر گردید: «به مهزیاری بگو، آنچه را از دوستان آن سامان حکایت کردی فهمیدیم، به آنها بگو، آیا قول خدای تعالی را نشنیدید که می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید. آیا این دستور تا روز قیامت نیست؟ آیا خدای تعالی پناهگاه‌هایی برای شما قرار نداده است که بدان پناهنده شوید؟ آیا از زمان آدم(ع) تا زمان امام گذشته ابو محمد صلوات الله علیه پرچم‌های هدایت را برای شما قرار نداده است؟ و اگر غمّی نهان شد، غمّی دیگر آشکار نگردید، و اگر ستاره‌ای افول کرد، ستاره‌ای دیگر ندرخشید؟ و چون خدای تعالی ابو محمد(ع) را قبض روح کرد، پنداشتید که او رابطه بین خود و خلقش را قطع کرده است؟ هرگز چنین نبوده و تا روز قیامت چنین نخواهد بود در آن روز امر خدای تعالی ظاهر شود و آنان ناخشنود باشند. ای محمد بن ابراهیم! برای چیزی که به خاطر آن آمدی، شک به خود راه مده که خدای تعالی زمین را از حجت خالی نگذارد، آیا پدرت پیش از وفاتش به تو نگفت: هم اکنون باید کسی را حاضر کنی که این دینارهایی که نزد من است وزن کند و چون دیر شد و شیخ بر جان خود ترسید که به زودی بمیرد، به تو گفت: آنها را تو خود وزن کن و کیسه بزرگی به تو داده، و تو سه کیسه داشتی و یک کیسه که دینارهای گوناگون در آن بود، آنها را وزن کردی و شیخ با خاتم خود آنها را مهر کرد و گفت تو هم آنها را مهر کن؛ اگر زنده ماندم که خود می‌دانم چه کنم و اگر مُردم، تو اولاً درباره خود و ثانیاً درباره من از خدا بپرهیز و مرا خلاص کن و چنان باش که به تو گمان دارم؛ خدا تو را رحمت کند. آن دینارهایی را که از ما بین نقدین از حساب ما جدا کردی و ده و اندی دینار است بیرون کن و از جانب خود آنها را مسترد کن که زمانه بسیار سخت است و خداوند ما را بسنده است و چه نیکو یاورى است.» محمد بن ابراهیم می‌گوید: برای زیارت امام زمان(ع) به محله عسکر رفتم و قصد ناحیه مقدسه را داشتیم، زنی مرا دید و گفت: آیا تو محمد بن ابراهیمی؟ گفتم: آری، گفت: بازگرد که در این هنگام به مقصود نمی‌رسی و شب هنگام مراجعت کن

که در به رویت باز است؛ داخل در سراسو و قصد آن اتاقی را کن که چراغش روشن است. و من هم چنان کردم و قصد آن در را کردم و به ناگاه دیدم که باز است. داخل سرا شدم و قصد همان اتاقی را کردم که توصیف کرده بود و در این بین که خود را میان دو قبر دیدم و گریه و ناله می‌کردم، ناگاه صدایی را شنیدم که می‌گفت: ای محمد! تقوای الهی پیشه ساز و از گذشته توبه کن، که کار بزرگی را عهده‌دار شدی. ۱۳ آیت‌الله سیدهاشم حسینی بحرین ترجمه: ابوذر یاسریپی نوشت‌ها: ۱.

روستایی بین بغداد و آذربایجان قدیم بوده است. ۲. نام یکی از حاکمان ترک عباسی. ۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱۷. با استفاده از ترجمه سیدجواد مصطفوی ۴. همان، ج ۱، ص ۲۲، ح ۱۸، ۵. همان، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۹، ۶. حلوان بر اماکن متعددی اطلاق شده است، ولی در اینجا منظور حلوان عراق است که شهری آباد بوده، ولی تخریب شده، و از بین رفته است. ۷. الطبری (الأملی)، محمد بن جریر، دلائل الإمامة، ص ۲۷۲؛ نیز حنینی، الهدایة الكبرى، ص ۳۷۲، ۸. دینور نام شهری در کردستان ایران است. ۹. قرمیسین شهری است معروف در کنار دینوری و بین همدان و حلوان در مسیر عراق. ۱۰. الطبری (الأملی)، همان، ص ۲۷۲، ۱۱. همان. ۱۲. سورة نساء (۴)، آیه ۱۳، ۵۹. الطبری، همان، ص ۲۸۷. ماهنامه موعود شماره ۵۷